

درباره روش نقد الشعر

در زمان ما نقد الشعر قلمرو وسیعی یافته است. توسعه شگرف پاره علوم هر روز برای منتقد آفاق تازه کشف میکند. در گذشته، انتقاد جنبه صوری و ظاهری داشت، منتقد شکل و ظاهر هر اثر را مورد نقد و مطالعه قرار میداد. انتقاد هرگز ازین مرز عبور ناپذیر که اصول و قوانین ادب نام دارد تجاوز نمیکرد و ناچار نمی توانست بگذارد که نبوغ و هنر نیز از این حصار آهنین بگذرند. منتقد جز آنکه شکل يك اثر را از لحاظ مراعات قوانین مطالعه کند کاری نمیکرد. شعر خوب آن بود که در انتخاب مفردات و ترکیبات آن اصول فصاحت و قوانین بلاغت رعایت شده باشد، بصنایع لفظی و معنوی آراسته باشد، از تکلف و خشونت عاری باشد، و معنی آن با اغراض معدودی که برای شعر معین بود متناسب باشد، کلمات مبهم و کلی مانند: انسجام، سلامت، عذوبت، که غالباً بتقلید یکدیگر در مورد قصاوت آثار بکار میبردند هرگز درباره ارزش يك اثر تصور روشن و درستی بخواننده نمیداد. اگر ازینگونه کلمات، مفهوم خاصی منظور بود از حدود قوانین و اصول تجاوز نمیکرد. معانی و بیان، عروض و قافیه، حصار روئینی گرد ابداع و هنر کشیده بود. هر فکر تازه که احیاناً در آن محیط بیحرکت پدید میآمد، وقتی با این قلعه روئین مواجه میگشت در طلسم قیود اسیر میشد.

وقتی مبانی زندگی اقتصادی قرون وسطی تغییر کرد، با تغییر نوع حکومت تحول تازه در فکر انسان و آثار ذوق وی پدید آمد. قدرت ملوک و امراء قرون وسطی در طی حوادث جای خود را بنیروی تازه داد. طبقه تجار و اعیان شهری با عقاید و افکار تازه بروی کار آمدند و شعر و ادبیات در اروپا با دسته تازه از مشتریان که ذوق و سلیقه خاصی داشتند مواجه گشت. هنرهای تازه پدید آمد و در پی آن راه های تازه برای نقد گشوده شد. تاریخچه اجمالی این اصول و قواعد در مقالات آینده مذکور خواهد شد. اینجا کافسیت توجه کرد که در دو قرن اخیر، بر اثر حوادث، نهضت های عظیم علمی در اروپا رخ داده و این نهضت ها ناچار در عرصه شعر و ادبیات انعکاس یافته است ازین

روست که نقدالشعر قدیم ، با آن اصول وقواعد جامد ، دیگر برای ادراك و بیان شعر کافی نیست و بدینجهت منتقدان راه های تازه ای درانتقاد جستجو کرده اند . تاریخ ، جمال شناسی ، علم جامعه و روانشناسی ، هرروز با اشکال و انواع تازه نقدالشعر را غنی میکنند ، مکتبهای فلسفی و اجتماعی مانند پراگماتیسم ، ماتریالیسم ، فرویدیسم ، سوسیالیسم ، اندیویدو آلیسم ، ونهضتهای تازه هنری مانند رئالیسم ، سمبولیسم ، امپرسیونیسم ، اکسپرسیونیسم ، هر کدام عناصر و عوامل تازه در نقدالشعر وارد کرده اند . هر يك از فرق و مکتبها ، درباره شعر و ارزش آن نظریات و آراء خاصی را تبلیغ و توصیه میکنند ، ازین رو ، امروز دیگر نمیتوان نقدالشعر را در آن تنگنای « حدود کهن » نگه داشت . همچنانکه در شعر ، امروز تحولی در شرف وقوع است و شاعران معاصر می کوشند ، از خطه « جهان بینی » گذشتگان بگذرند و برای رهائی از تنگنای تقلید ، از هر جا مفری میجویند ، در نقدالشعر نیز خواه و ناخواه باید کوشش تازه برای درك و کشف موازین جهان پسند نو بکار برد . نقدالشعر ، نزد دلمتهای بزرگ جهان ، چنانکه گفته شد ، امروز توسعه شگرف و سودمندی یافته است . منتقد امروز می کوشد همه اطلاعات و معلوماتی را که در شناختن و شناساندن يك اثر مفید واقع میشود جمع کند و برای این مقصود از هر علم و هر طریقه مدد میگیرد . در زندگی شاعر ، در محیط و خالق و خوی او تحقیق می کند . منبع الهام وی را در آثار نویسندگان سلف یا در محیط فکری و علمی وی جستجو مینماید . هدف فردی و اجتماعی و طرز تکوین عقاید و تمایلات و آرمانهای او را موضوع تحقیق قرار میدهد . و درین جستجوها با علوم مختلف از تاریخ و ادیان و جامعه شناسی و جغرافیا و روانشناسی مواجه می گردد . درین جستجو کار عمده منتقد تحلیل و تجزیه است و همین مسئله قلمرو کار منتقد را از هنرمند جدا میکند .

منتقد و هنرمند ، از آنجهت که هر دو بهر عشق میورزند اشتراك و شباهتی دارند اما از لحاظ نحوه ارتباط با هنر در دو جهت مخالف واقعدند . ذهن هنرمند دارای قدرت ترکیب و تألیف است اما ذهن منتقد باید خاصیت تحلیل و تجزیه داشته باشد . این قدرت تحلیل ، ذهنی آماده و فکری ورزیده لازم دارد . منتقد نه فقط باید از فنون و علوم فلسفی

اجتماعی بقدر کافی بهره مند باشد بلکه ناچار باید با محیط فکری خود و محیط فکری هنرمند نیز آشنا باشد. اگر منتقد نتواند باشاعر و نویسنده همدردی داشته باشد هرگز روح هنروی را نمیتواند درک کند. برای آنکه منتقدی راز فکر و هنر حافظ و مولوی را دریابد ناگزیر باید در جهان آنها زیسته باشد یا ذهن وی آنقدر ورزیده و مستعد باشد که بتواند آن شورها و جذبه هائی را که از آنسوی قیل و قالهای اینجهانست، درک کند. در غیر اینصورت برای فهم و بیان هنر آنها سعی باطل میکند.

منتقد امروز، برای درک و بیان هر اثر دو طریقه بکار میبرد: نقد خارجی و نقد داخلی. نقد خارجی عبارتست از:

مجموعه تحقیقات و مطالعاتی که منتقد برای فهم و درک هر اثر در خارج از آن باید بدست آورد. تحقیق در زندگی شاعر، بحث در موارث و شمار اجتماعی وی، تأثیری که وجود شاعر در جامعه معاصر و گویندگان بعد کرده است اینها مطالبی است که نقد خارجی را تشکیل میدهد و لابد برای فهم و تحلیل يك اثر فایده و اهمیت بسیار دارد. نقد داخلی عبارتست از:

تحلیل و تجزیه يك اثر، درك اجزاء و تناسب آنها، بحث در جهان بینی و کمال مطلوب شاعر، و بیان قدرت و استعداد هنری وی و این گونه تحلیل طبعاً بدون استعانت از معلومات خارج از متن دقیق و صحیح نمیتواند بود. ازین رو بدون تردید، نقد خارجی و نقد داخلی را توأم بکار باید برد.

نقد خارجی از جهاتی با «تاریخ ادبیات» نزدیک است. بعضی آن دورایکی دانسته و گفته اند تاریخ ادبیات انتقاد آثار متقدمان است و نقد مر بوط به معاصران میباشد؛ درین دعوی جای گفتگوست. تاریخ ادبیات در بحثی که راجع با آثار متقدمان میکند از حدود «عوامل تاریخی» تجاوز نمیکند ولی انتقاد از «عوامل روانشناسی» «اقلیم شناسی» «نژاد شناسی» و عوامل متعدد دیگر نیز کارمایه میگیرد. البته شك نیست که تاریخ ادبیات و انتقاد رابطه بس نزدیک دارند تحقیقات یکی برای احکام و قضاوتهای دیگری نقطه اتکائی میسازد. ازین رو میتوان تاریخ ادبیات را مقدمه برای انتقاد دانست بدینگونه نقد خارجی همواره مقدمه و وسیله نقد داخلی است اما غایت و هدف منتقد

جز نقد داخلی نیست. اگر تاریخ ادبیات وسیله موثقی برای انتقاد بدست ندهد، بخودی خود ارزشی ندارد و آنها که عمر و استعداد خود را صرف تحقیق تاریخ ولادت و وفات شاعر بی نام و نشانی میکنند، سعی باطل مینمایند. شاعری که از وی، شعر و اثر ارزنده نمانده، با میلیونها افراد گمنام نسلهای گذشته که در ظلمت فراموشی و خاموشی فرو مانده اند تفاوت ندارد و تحقیق درباره زندگی او هرگز حس کنجکلوی هنرجویان را ارضاء نمی کند.

باری نقد امروز میکوشد، هر اثر را از وضع جامعه نتیجه بگیرد. بعبارت دیگر، منتقدان امروز کم و بیش معتقدند که هر اثر ادبی مولود سازمان و دستگاه جامعه^(۱) میباشد و برای اینکار باید ایندستگاه را شناخت. اینجا مسئله رابطه علت و معلول طرح میگردد، در واقع آنچه سببیه هر شاعر و نویسنده نام دارد معلول رابطه او با جامعه و مولود مواریث و تأثیرات محیط وی میباشد. اصولاً هر نقدی که میکوشد بین نویسنده و اثر وی - بین نویسنده و مواریث ذوقی و تربیتی وی رابطه بیابد بر « اصل موضوع علیت » اتکال دارد. نقد « تن » و « سنت بو » از اینگونه است. بعضی از منتقدان معاصر در ورای روابط و علل، قوانین و اصول کلی هنر را نیز جستجو میکنند، میکوشند قوانینی را بیابند که ذوق و نبوغ شاعر و هنرمند تسایع و محکوم آن است. ظم و شعر و ادبیات در نزد ملل، این مشابهتی که در مراحل مختلف بین آداب ملل وجود دارد و بالاخره توسعه یکنواخت ادبیات ملت های جهان، آیا امری اتفاقی است یا آنکه از قوانین خاصی متابعت میکند؟ « تن » وجود اینگونه قوانین را تصدیق میکرد و جستجوی آنها را غایت و هدف انتقاد می شمرد. برونیتر سعی کرد قانون تطوّر داروین و اسپنسر را، در شعر و ادبیات بکار بندد. کتاب « تطوّر شعر غنائی » او نمونه کوششی است که وی در این راه بکار برد. اودرین مقصود کامیاب نشد و با اشکالهایی مواجه گشت اما نقادان هنوز نو امید نیستند. ارنست بو، استاد دانشگاه زوریخ، یکبار دیگر برای انطباق قانون تطوّر در ادبیات کوشش کرد. کتابی که وی در ۱۹۱۱

بعنوان «يك قانون تطور ادبی»^(۱) منتشر کرد تا اندازه از توفیق وی درین راه حکایت میکند، وی در طی زندگی فکر انسان، مرحله جوانی و مردی و پیری را مطالعه میکند و عقیده دارد که هر جامعه در هر کدام ازین مراحل سه گانه نوع جدیدی از شعر ایجاد میکند. بدینگونه نوع غنائی بعقیده او مربوط بدوره جوانی، نوع حماسی وابسته بدوره مردی، و نوع درام متناسب با روزگار پیری جامعه است. هر جامعه پس از وصول باستانه پیری طبعاً با تحلیل و فساد مواجه میگردد و بر اثر حوادث و انقلابهایی از میان رفته جای خود را بجامعه دیگری واگذار میکند، و این جامعه نیز در طریق تکامل از سه مرحله مذکور میگردد و آثاری مناسب با هر مرحله بجای میگذارد.

بوه قانون خود را با سیر ادبیات فرانسه تطبیق میکند اما در تعمیم آن اشکال هائی پیش میآید که ناچار باید حل گردد. بحث درباره این قانون وشمول و عدم شمول آن جای دیگر مینخواهد، ذکر آن درینجا فقط برای آنستکه معلوم گردد نقدالشعر درین عصر چه راههایی را طی میکند و در چه مباحثی وارد میشود، امروز، منتقدان بمباحث اجتماعی علاقه خاصی نشان میدهند و تأثیر متقابل ادبیات و جامعه را مورد توجه قرار میدهند. با آنکه درباره کیفیت این مسئله گفتگوها وجود دارد رابطه جامعه و ادبیات تردید ناپذیر است. امروز ادبیات را هم يك «حادثه اجتماعی» و هم يك «عامل اجتماعی» میدانند زیرا از يك طرف در اجتماع تأثیر میکند و از سوی دیگر تحت تأثیر جامعه قرار میگیرد. این هر دو جنبه برای منتقد اهمیت دارد و از مباحث مهم نقد بشمار میرود که در شماره بعد توضیح میدهم.

ملك حجازی، قلمز

آزادی!

عقنائی و کیمیائی، ای آزادی!
 بیرون ز جهان سانی، ای آزادی!
 « قلمز » همه جا گشت و ترا جست و نیافت
 پس، چیستی و کجسائی، ای آزادی!